

مراقب برکت خدا باشیم

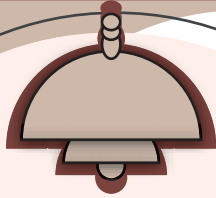
مهم ترین درس نان

۴

۲۳۵
کوله یشته
ضمیمه روزنامه شهرآرا ویژه کودکان مشهد
چهارشنبه ۲۷ فروردین ۱۴۰۴



سلام پهلوان



اول هر کار به نام خدا! بعد از شکر نعمت ها! سلام
می کنیم به شما دوستان همیشه کوله پستی که یکی
از بهترین نعمت های خدايید!



طیبه ثابت

بهار همه جا را با عطر و رنگ زیباتر کرده است، امیدواریم
که در سال جدید همیشه سالم و پرانرژی باشید و مثل
همیشه برای هدف های خوبی که دارید تلاش کنید.

راستی بچه های عزیز امروز در تقویم روز فرهنگ پهلوانی
است. خوب است بدانید که در فرهنگ لغتنامه دهخدا که
معنی بسیاری از کلمات و اصطلاحات را دارد، به فردی قوی
و شجاع که در ورزش یا کاری بزرگ و ارزشمند از خود داستان
و حکایتی به یادگار گذاشته باشد، «پهلوان» می گویند. مثل
پهلوان پوریای ولی یا رستم دستان در کتاب حماسی
شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی.

یک نگاهی به دور و برتان بیندازید. ما پهلوان های
زیادی در تاریخ و ادبیات خود داریم که به وجود آن ها
افتخار می کنیم. حالا نوبت شماست که پهلوان
باشید. حتما می پرسید چطور؟ شاید هم بگویید
که پهلوان بودن خیلی سخت است، اما من یک
راه حل آسان برای پهلوان شدن دارم، اینکه با هم
رفتار مهربانانه، باگذشت و انسانی داشته باشیم.
پهلوانی فقط به زور بازو و قدرت جسمی نیست.

وقتی شما بتوانی فردی را ببخشی
یعنی قدرتمند و پهلوانی، زمانی که
به دیگران زور نگیری و آن طور که
خداي بزرگ گفته است رفتار کنی
تو یک پهلوانی!



فهرست

- فرشته ها ناامید نمی شوند! ۱/
- بنفشه های زیبا ۲/
- گل های پوست پسته ای ۳/
- مهمترین درس نان ۴/
- بفر مایید کتاب ۶/
- همه چی به نوبت ۷/
- بازی چطور زمین پاک داشته باشیم ۸/۹
- اخلاق و نظم اولویت من است ۱۰/
- سوار بر باد ۱۲/
- قهرمان محله ما ۱۴/
- آتش نشان ها پهلوانند ۱۶/

صاحب امتیاز:
شهر داری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر ضمانت:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله پستی:
طیبه سادات ثابت
مدیر هنری:
سید هاشم دقیق
گرافیک و صفحه آرایی:
ملک جمعی
ویراستار:
طیبه غلام رضایی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fai/kids
پیام رسان روزنامه: ۰۶۰-۵۴۶۵۸۰۹۰
نشانی: خیابان کوهسنگی
ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی مستقیم کوله پستی: ۲۷۸
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲

فرشته‌ها ناامید نمی‌شوند



آسمان، روشن و خاموش می‌شود. انگار فرشته‌های خدا با دوربین‌های فیلم برداری آمده‌اند تا از وجدان‌های به خواب رفته و جادو شده‌ی آدم‌ها فیلم بگیرند و توی کارنامه کارهایشان بگذارند که چرا در مقابل فریاد کمک‌خواهی کودکان بی‌پناه و وحشت‌زده و زخمی و گرسنه و تشنه غزه، ساکت مانده‌اند.

این صدای غرش ابرست. رعد و برق با فریادی بلند، داد می‌زند، آهای بیدار شوید. حالا وقت به خواب زدن خودتان نیست. مگر شما انسان نیستید؟ این گوشه دنیا و حشیگری و ظلم «شیطان ایلی‌ها» از حد گذشته است. بچه‌های مظلوم غزه دارند پرپری می‌شوند. برخیزید و کاری کنید. دفترم را بر می‌دارم و می‌نویسم از شما برای تاریخ. ای کاش این خودکار من می‌توانست تیری معجزه‌گر شود و چشم‌های اسرائیلی‌های شیطان صفت را کور کند تا با بمب‌ها و موشک‌ها، دیگر چادرهای اردوگاه‌ها را به آتش نکشد. بگو برایت چه کار کنم تا از رنج‌هایت کم شود؟ من می‌دانم که تو باز هم مقاومت می‌کنی و پیروزی از آن توست زیرا فرشته‌ها هیچ وقت ناامید نمی‌شوند.

*شیطان ایلی: منظور همان اسرائیل شیطان صفت است





بنفشه‌های زیبا

خوش حال شدیم من و مامان
از جعبه‌ی گل‌گلی بابا
در خانه بهار شد دوباره
بابوی بنفشه‌های زیبا

گل‌های بنفش و صورتی را
در باغچه کاشت دانه دانه
یک جشن بنفشه راه انداخت
در باغچه‌ی قشنگ خانه

جدا که صد آفرین به بابا
چون کار قشنگ و جالبی کرد
وقتی که به خانه آمد امروز
یک جعبه گل بنفشه آورد



لیلا خیامی



تصویرگر: یاسمن نکایی





گل‌های پوست پسته‌ای



دوستان عزیز کوله پشته‌ی سلام! بگوئید ببینم شما با پوست‌های پسته چه کار می‌کنید؟ حتماً آن‌ها را دور می‌اندازید. یک سؤال دیگر! وقتی می‌خواهید هدیه‌ای بدهید یا اتاقتان را زیبا کنید چه کار می‌کنید؟ حتماً هدیه‌ای تهیه می‌کنید یا چیزی برای زیبایی اتاقتان می‌خرید. دوست دارید با یک کار خلاقانه، هم یک هدیه ارزشمند دست‌ساز تهیه و هم اتاق خود را زیباتر کنید؟ پس دست به کار شوید. ابتدا سه پوست پسته را به دور سیمی باریک یا شاخه درخت بچسبانید. دوباره چند پوست پسته به دور آن‌ها بچسبانید. این کار را ادامه دهید، تا گل شما کامل شود. پس از این مرحله شما می‌توانید آن‌ها را رنگ کنید و پس از خشک شدن در گلدان قرار دهید. آفرین به شما! چه گل‌های زیبایی.

چی لازم داریم؟

پوست‌های پسته

چسب حرارتی

سیم نازک

قیچی

سیخ باریک یا شاخه درخت





مهم‌ترین درس‌نان



آهسته جوری که بچه‌های دوروبر صدایش را نشنوند، گفت: «با من چه کار داری؟» ساندویچ بلافاصله جواب داد: «اول من را بردار تا بگویم.» امید یک قدم جلوتر رفت و خم شد و ساندویچ‌نان و پنیرش را از توی سطل برداشت. بعد هم زل زد به آن. ساندویچ خودش را تکانی داد و گفت: «خیلی زشت است به یکی زل بزنی. گردنم درد گرفت پرتم کردی بچه جان.» و قبل از اینکه امید بتواند حرفی بزند، ادامه داد: «اصلاً می‌دانی برای اینکه من نان شوم و ساندویچ‌نان و پنیر تو شوم چقدر زحمت کشیده شده. از کشاورز و نانوا... همه زحمت کشیدند تا من سبز شدم و دانه‌ی گندم شدم و آرد و خمیر شدم تا نانوا بتواند با من نان پیزد. حالا به این راحتی من را دور می‌اندازی؟!» امید با خجالت سرش را پایین انداخت و آهسته گفت: «بیخشید، دیگر این کار را نمی‌کنم.» بعد فکری کرد و لبخند زنان گفت: «می‌برمت خانه تا کنار باغچه غذای مورچه‌ها و پرنده‌ها شوی.» ساندویچ که انگار راضی بود، سرفه‌ای کرد و چیزی نگفت. امید با عجله ساندویچ را توی تکه کاغذی که ته جیبش بود، پیچید و برگشت سر کلاس. ظهر وقتی امید به خانه رسید، رفت کنار باغچه و با حوصله نان و پنیر را تکه تکه کرد و یک گوشه‌ی باغچه ریخت. بعد هم همان طور که منتظر رسیدن پرنده‌ها بود، با خودش گفت: «چه خوب، حتماً نان الان دیگر خوش حال است. فردا حتماً همه‌ی ساندویچم را می‌خورم. اصلاً ساندویچ کوچولوتری می‌برم مدرسه. نه، شاید هم ساندویچ را با سینا نصف کنم. آن وقت می‌نشینیم کنار دیوار و نان و پنیر را تا لقمه‌ی آخرش می‌خوریم و ماجرای امروز را برای سینا تعریف می‌کنم.» امید این چیزها را با خودش می‌گفت و لبخند می‌زد.

خیلی از بچه‌ها با خودشان یک ساندویچ کوچولو می‌برند مدرسه تا زنگ تفریح بخورند. امید هم یک ساندویچ نان و پنیر داشت که وقتی زنگ تفریح خورد، ساندویچ‌نان و پنیرش را برداشت و دوید توی حیاط. یک گوشه کنار دیوار حیاط مدرسه نشست و چند تا گاز به ساندویچش زد، اما انگار خیلی گرسنه نبود. نگاهی به ساندویچ انداخت و آهسته گفت: «اگر بخوام تمامت کنم حتماً تا ظهر طول می‌کشد.» بعد هم سریع از جایش بلند شد و رفت سمت سطل زباله‌ی کنار دیوار و تالایی ساندویچ را پرت کرد توی سطل. تازه می‌خواست بدود و برود بازی کند که صدا جیفی از پشت سرش شنید. اولش فکر کرد سینا دارد سربه سرش می‌گذارد، اما وقتی دوروبرش را نگاه کرد، کسی را ندید. صدای جیف دوباره بلند شد. درست از توی سطل زباله می‌آمد. امید برگشت کنار سطل و تویش را نگاه کرد. سطل خالی بود. فقط ساندویچ خودش تهش بود. امید شانه‌ای بالا انداخت و با خودش گفت: «چه عجیب! ساندویچ‌نان و پنیر که نمی‌تواند حرف بزند!» بعد برگشت بروود که همان صداداد زد: «آهای کجا؟! امید که حسابی گیج شده بود، برگشت و به ساندویچ نگاه کرد. این دفعه احساس کرد ساندویچ دارد توی سطل تکان می‌خورد. آهسته آب دهانش را قورت داد و گفت: «خودت بودی ساندویچ؟» ساندویچ‌نان و پنیر از توی سطل جواب داد: «معلوم است که من بودم. مگر غیر از من و تو کسی این جا هست؟!» امید که فکر می‌کرد خیالاتی شده، چند بار سرش را تکان داد و چشم‌هایش را باز و بسته کرد. نه خیال نبود، واقعاً ساندویچ‌نان و پنیر داشت با او حرف می‌زد! امید





دو خواندنی جالب



اگر از آن دسته از بچه‌هایی هستید که می‌خواهید بیشتر درباره خدا بدانید، بهتر است حتماً این کتاب را مطالعه کنید زیرا این کتاب ارزشمند به همه سؤال‌های مهم شما درباره خدا پاسخ می‌دهد. «خدا یا اجازه» کتابی باشش فصل است که در هر فصل شما با سؤالات بچه‌ها درباره خدا، دعا، آفرینش موجودات، بهشت و جهنم و اخلاق آشنا می‌شوید. خوب پس منتظر چه هستید؟ همین الان این کتاب را از کتابخانه به امانت بگیرید و بخوانید.



اسم کتاب: «خدا یا اجازه»
نام نویسنده: غلامرضا حیدری ابهری
سال نشر: ۱۳۹۸
اسم نشر: انتشارات جمال



این کتاب درباره رابطه دوستی یک دختر با مادر بزرگش است. همه چیز خوب و مرتب است. از قدم زدن دخترک با مادر بزرگ در باغ انار و تعریف خاطرات. تا اینکه ناگهان یک روز مادر بزرگ گم شد. به نظرتان مادر بزرگ دختر انار ما پرستوها سفر کرده است؟ دخترک داستان ما چگونه می‌تواند مادر بزرگش را پیدا کند؟ اگر شما هم مثل دخترک داستان، دوست دارید بدانید مادر بزرگ کجا رفته است، پیشنهاد می‌کنم کتاب دختر انار را مطالعه کنید. این کتاب برای کودکان ۷ تا ۹ ساله مناسب است.

اسم کتاب: «دختر انار»
نام نویسنده: محمد هادی محمدی
سال نشر: ۱۳۹۹
اسم نشر: مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودک



همه چی به نوبت

چیران

شهربازی پر از وسیله های بازی است. بچه های شاد است. بچه هایی که دوستانه با هم بازی می کنند و هرکسی در نوبت خودش از وسایل بازی استفاده می کند. وقتی ما با هم خوش رفتار باشیم، زندگی خیلی زیباتر می شود. بچه های عزیز با دقت در تصویر این شهربازی تعداد ۱۰ تفاوت را پیدا کنید و به شماره ایاتی روزنامه بفرستید تا جزو مخاطبان هوادار ما قرار بگیرید. خبرهای خوشی در راه است.



این جوری به درخت صدمه می‌زنی و پرنده را فراری می‌دهی. مار نیش‌ت زد. برگرد به خانه‌ی ۱۸.



۴۲

اگر زمین را دوست داریم، باید مواظب همه‌ی موجودات و گیاهانش باشیم.



۴۳

حتی مورچه‌ها. آفرین که این را می‌دانی. یک خانه برو جلو.



۴۴

پایان:
آفرین که یاد گرفتی چطور زمینی قشنگ و پاک داشته باشیم. تو پرنده شدی!



۴۵

هوای آلوده درخت‌ها و موجودات را بیمار می‌کند.



۳۳

ماشین‌ها هوا را آلوده می‌کنند. مار نیش‌ت زد. برگرد به خانه‌ی ۱۳.



۳۲

اما تا مرکز خرید راه زیادی نیست، چرا لج کردی تا بابا ماشین بردارد؟



۳۱

۳۰

درخت بیشتر یعنی هوای پاک‌تر و زمین قشنگ‌تر.



۲۶

باتاس زوج حرکت کن.



۲۷

بابا می‌خواهد برود خرید.



۲۸

چه کار خوبی می‌کنی برای کمک همراهش می‌روی. از نردبان بالا برو.



۲۹

چون کاغذها را اسراف کردی باید برگردی به خانه‌ی ۳.



۱۷

اما چرا این همه برگه را خراب کردی؟



۱۶

دلت می‌خواهد نقاشی بکشی.



۱۵

زباله‌هایی مثل باتری و وسایل الکترونیکی زباله‌ی خطرناک‌اند و باید در سطل جداگانه ریخته شوند.



۱۴

باتری ساعت تمام شده!



۱۰

بابا باتری‌اش را عوض می‌کند.



۱۱

اما چرا باتری به درد نخور را در سطل زباله‌ی ترانداختی؟



۱۲

یک پارتاس نریز و باتری را بردار و در سطل دیگری جداگانه بینداز.



۱۳

بازی چطور زمین پاک داشته باشیم؟

شرح بازی: برای این بازی به یک تاس و به تعداد بازیکنان، مهره نیاز داریم. بازی باتاس ۶ شروع می‌شود. برنده کسی است که زودتر مسیر را طی کند و به نقطه‌ی پایانی برسد. هدف این بازی آموزش نکاتی درباره‌ی محافظت از زمین به کودکان است. کودکان بازی می‌کنند و یاد می‌گیرند چه رفتارهایی به زمین و محیط زیست آسیب می‌زند و انجام چه کارهایی به حفظ زمین و محیط زیست کمک می‌کند تا ما زمینی پاک و قشنگ داشته باشیم.



عاصم سباهی
نویسنده



شروع:

بچه‌ها می‌خواهند یاد بگیرند چطور یک زمین پاک و قشنگ داشته باشند. با آن‌ها همراه شو. تاس بریز و شروع کن.

۱



برای تهیه ی رسید
کاغذی کلی کاغذ
لازم است.

۳۸

و برای تهیه ی این کاغذها
باید کلی درخت قطع شود.

۳۹

بالای درخت
یک پرنده لانه دارد.

۴۰

حالا چرا درخت را
تکان می دهی؟!؟

۴۱

از نردبان بالا برو.

۳۷

آفرین که در فروشگاه از
بابا خواستی رسید خرید
کاغذی نگیری.
یک خانه برو
جلو.

۳۶

هوای آلوده یعنی
زمین زشت و ناسالم.

۳۵

حتی آدم ها هم نمی توانند
در هوای آلوده خوب
نفس بکشند.

۳۴

اما چرا این قدر آب
هدر می دهی؟

۲۲

زمین پاک و قشنگ به آب
هم نیاز دارد. مار نیست زرد
برگردد به خانه ی ۹.

۲۳

بابا چند تانها ل خریدده!

۲۴

آفرین که در کاشتن آن ها
به بابا کمک می کنی.
یک خانه برو جلو.

۲۵

چه خوب که به
درخت ها آب می دهی
و مواظبشان هستی.

۲۱

این هم هدیه کار خوبت.

۲۰

درخت ها برای داشتن
زمین پاک مهم اند.

۱۹

هر چه در مصرف کاغذ
صرفه جویی کنیم، درخت
کمتری قطع می شود.

۱۸

آفرین که توپ پلاستیکی خراب
را در سطل زباله های پلاستیکی
انداختی. یک خانه برو جلو و از
نردبان بالا برو.

۶

آفرین! جای زباله ی
خشک سطل زباله
بازیافتی است.

۷

بعد تفریح هندوانه خیلی
می چسبد.

۸

آفرین که به مامان کمک
می کنی و پوست هندوانه را
در سطل زباله ی تر می ریزی.
یک خانه برو جلو.

۹

آنجا را، یک توپ
پلاستیکی خراب!

۵

چرا پوست خوراکی ات را روی زمین
انداختی؟ یک بار تاس نریز و زباله را
بردار و در سطل زباله بینداز.

۴

بازی کردن و خوراکی خوردن
در پارک خیلی خوب است.

۳

بچه ها همراه
مامان به پارک
رفته اند.

۲



گفت و گو با نوجوان قهرمان بین المللی:

اخلاق و نظم اولویت من است

«پدرم اعتقاد دارد پرداختن به یک هنر رزمی، فرصتی بی نظیر برای یادگیری و تقویت جسم و روح ماست. با تمرین در این رشته ها، نه تنها به افزایش قدرت بدنی و انعطاف پذیری خود می پردازیم، بلکه به تقویت تمرکز و انضباط نیز کمک می کنیم، به قدرت درونی خود پی برده و زندگی سالم تری را تجربه می کنیم.» آنچه خواندید بخشی از گفت و گوی ما با حسنا محمدزاده، ۱۱ ساله و دانش آموز پایه ششم مدرسه شاهد تحقیقی است. او ورزش را از ۴ سالگی با سازمان کوک سول کوان آغاز کرده و اکنون صاحب کمر بند مشکی دان یک کاراته و یک قهرمان بین المللی است.



از نخستین موفقیتت برایمان بگو.

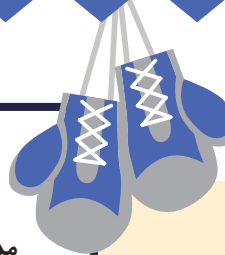
اولین تجربه پیروزی ام مربوط به سال ۱۳۹۶ و کسب مقام قهرمانی مسابقات نونهالان کاراته استان بود. پس از آن با توجه به اینکه مادر و پدرم به صورت حرفه ای در این رشته فعالیت داشتند در ۲۰ مسابقه استانی، ۱۶ مسابقه کشوری و ۴ رویداد بین المللی شرکت کردم و در تمام آن مسابقات موفق به کسب مقام اول شدم.

حسنا جان چرا این ورزش را

انتخاب کردی؟

من در یک خانواده رزمی کار متولد شده ام و از آغاز زیر نظر مادر و پدر خودم که مربیان بین المللی هستند به این رشته ورزشی پرداختم.





کمی درباره رشته ورزشی خودت برایمان توضیح می دهی؟

رشته کوک سول کوان، مجموعه هنرهای رزمی باستانی مدرن کشور کره است. سازمان کوک سول کوان بی نهایت تنوع دارد و نسبت به تخصص و علایق افراد، متفاوت است. مثلاً کسی که مبارزه دوست دارد مبارزه می کند و کسی که هنر نمایشی یا دفاع شخصی را می پسندد می تواند به صورت تخصصی در مسیری که می خواهد فعالیت کند، این تنوع برای همه، چه دختران و چه پسران خیلی خوب است. این رشته ورزشی همچنین توانایی برقراری روابط عمومی و حس اعتماد به نفس را بالا می برد، به این ترتیب می توانم هر جا لازم بود به راحتی از خودم محافظت کنم. هرچند هر ورزش حرفه ای ممکن است حاشیه هایی هم داشته باشد، مثلاً خودم تا به حال دو مرتبه آسیب دیدگی در پا و یک مرتبه شکستگی دست و بارها ضرب خوردگی را هنگام تمرین یا مسابقه تجربه کرده ام که البته در برابر فواید آن، موضوع مهمی برایم نبوده است.



از به یاد ماندنی ترین پیروزی ای که داشتی برایمان بگو.

در یک مسابقه بین المللی در تهران نفر اول شدم، اما از فردی که او را شکست داده بودم خودم بیشتر ضربه خورده بودم.

موفقیت در این

ورزش به چه توانایی های

ویژه ای نیاز دارد؟

باید با عشق و علاقه تمرین کنیم و حتی در برخی موارد ورزش را به کارهای دیگرمان ترجیح بدهیم. همچنین در کنار تمرینات رزمی داخل باشگاه، تمرینات دیگری مانند کوهنوردی هم داشته باشیم. البته من در کنار ورزش، نقاشی هم می کشم و توجه کاملی به پیشرفت در درس هایم نیز دارم. ورزش و هنر، تمرکز مرا برای درس خواندن خیلی بالا برده و سبب شده اند تا به لطف خدا تا امروز همیشه موفق باشم.

به نظر تو ورزش های رزمی، خطرناک یا خشن هستند؟

ورزش موضوعی سلیقه ای است، من عاشق ورزش های رزمی هستم و به نظرم وقتی زیر نظر استاد و به صورت حرفه ای کار کنی هیچ خشونتتی در این رشته هانیست و کسانی که چنین تصویری دارند به دلیل این است که اطلاعات کافی درباره این رشته ها ندارند و فقط مبارزات راز دور دیده اند.

اگر روزی مربی بشوی

دوست داری شاگردانت از تو

چه چیزی را یاد بگیرند؟

ابتدا مانند پدر و مادرم روی اخلاق و نظم تأکید دارم، پس از آن فراگیری تکنیک و هنر و پرورش شاگردان با اخلاق برایم اولویت خواهد بود.

برای آینده چه اهداف و برنامه هایی داری؟

دوست دارم مانند پدر و مادرم یک مربی موفق و با افتخار باشم تا ورزش سالم را به همه آموزش و شاگردان خوب فراوانی را به جامعه تحویل بدهم. البته به شنا و کوهنوردی هم علاقه دارم و عاشق رشته دفاع شخصی هستم. در این مسیر و تاکنون تلاش ها و پشتکار خودم و حمایت پدر و مادر و اطرافیانم را دلیل موفقیتیم می دانم و به دوستانم نیز پیشنهاد می کنم یک ورزش حرفه ای را به برنامه زندگی خود اضافه کنند.

سوار بر باد

دنیا پر از آفریده های زیبا، عجیب و گاهی ناشناخته است. از این شماره قرار است برای شما دانستنی های جالبی از زندگی جانوران بومی و غیربومی کشورمان بگوییم. در این شماره پرستور را معرفی می کنیم.



سید هاشم دغیق



جانورشناسی

پرستو

نام

اسم دیگر:
چلچله

نام انگلیسی: Swallow
نام علمی: Hirundo

خانواده

پرستویان

رده

پرندگان

اندازه

طول ۱۶ تا ۲۰ سانتی متری

جمعیت در دنیا

زیاد

رژیم غذایی

حشره ها



لانه

از گل و بزاق خودش
می سازد شکل پیاله



زادآوری

ماده ۴ تا ۵ تخم سفید
با خال های قرمز و
قهوه ای می گذارد و
۱۴ تا ۱۶ روز روی آن ها
می خوابد، جوجه ها ۱۷
تا ۲۴ روز به مواظبت
نیاز دارند.



۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۴ شماره ۳۳۵

علت مهاجرت

عوامل طبیعی

دما و آب و هوا

زیستگاه

فضاهای باز، کشتزارها و بیشتر نزدیک مناطق مسکونی

پراکندگی

تقریباً تمام دنیا (به جز در کوهستان‌های اروپای شمالی و جنگل‌های برفی)

گونه‌ها در دنیا

۷۴ گونه شناسایی شده

چند گونه معروف

- روستایی
- صخره‌ای
- سیاه
- سینه مروارید

پرستوی روستایی بهارها و تابستان‌ها در ایران زندگی می‌کند، در سراسر ایران زادآوری می‌کند و در پاییز مهاجرت می‌کند.

گونه‌ای که در ایران است شاید در یک فصل ۲ تا ۳ بار تخم‌گذاری کند. جالب اینجاست که فرزندان اول بعد از پرواز در نزدیکی آشیانه می‌مانند و به غذاهای جوجه‌های بعدی کمک می‌کنند.

راستی یادم رفت بگویم، پرستو بیشتر زندگی‌اش را پرواز می‌کند، حتی غذا و آب را هم در حال پرواز می‌خورد. و جالب است بدانید که بیشتر از ارتفاع برای شروع پروازش استفاده می‌کند. یعنی اگر روی زمین باشد پرواز برایش خیلی سخت و پردردسر می‌شود. برای همین است که پرستوها را کمتر روی زمین می‌بینید.



باد خورک

پرستو

نکته مهم

با اینکه «پرستو» و «باد خورک» خیلی از لحاظ شرایط زندگی و غذا خوردن به هم شبیه هستند اما باهم فرق دارند. در مشهد و استان مازندران، بیشتر باد خورک در آسمان می‌بینیم تا پرستو.



قهرمان محله ما



مرجان اسماعیلی

بچه ها ۲۹ فروردین، روز ارتش است. حتما می دانید که ارتش مسئول حفظ و امنیت کشور ماست. یعنی هر زمان که دشمن بخواهد به کشور حمله کند نیروهای ارتش با کمک نیروهای نظامی دیگر جلو آن ها می ایستند و با آن ها می جنگند؛ آن ها از کشور ما دفاع می کنند تا مردم در امنیت زندگی کنند. یکی از فرماندهان ارتش که در این راه شجاعانه برای حفظ جان مردم کشورمان با دشمن جنگید و به شهادت رسید، سرلشکر فرامرز عباسی بود.

۱
خب بچه ها موضوع انشا در مورد قهرمان محله تون بود. درسته؟ کی می خواد بخونه؟

۲
من پیام آقا؟

۳
من با کمک پدرم تحقیق کردم اما انشامو خودم نوشتم. در مورد یکی از فرماندهان شجاع شهرونه که یک بولوار به نامش داریم.

۴
خیلی عالی پسر. بچه ها گوش کنین تا با زندگی یکی از قهرمان های شهرومون آشنا بشید.

۵
وقتی به بابا گفتم باید یک قهرمان محله مون رو معرفی کنم، گفت کسانی که به خاطر کشور شهید شده اند از شجاع ترین قهرمان های ما هستند و من می توانم درباره ی شهید فرامرز عباسی بنویسم.

۶
سرلشکر فرامرز عباسی فرمانده شجاعی بود که عاشق ایران و مردمش بود. او از بچگی علاقه داشت که یک فرمانده نظامی باشد. برای همین خوب درس خواند و به مدرسه نظامی رفت.



شهید عباسی
از تیراندازهای
ماهر ارتش بود.
او در مسابقات
تیراندازی جهان
شرکت کرده بود
و توانسته بود
برگزیده شود و با
افتخار به کشور
برگردد.

او یک فرمانده جنگی بود و بیشتر در میدان حضور
داشت تا خانه و هر وقت هم که برای دفاع از وطن به
جبهه می رفت، خانواده اش خیلی دلشان تنگ می شد
و می خواستند که زودتر برگردد. اما او همیشه می گفت
که بچه های دیگر هم مثل بچه های او هستند و
باید بروند که دشمن نتواند به آن ها آسیب بزند.
دفاع از کشور از همه چیز برایش مهم تر بود.

روزی آقای فرامرز عباسی تازه برای مرخصی
پیش خانواده اش آمده بود که خبر دادند باید
به منطقه جنگی بروند. به خانواده اش گفت که
دوباره باید به آبادان بروند چون دشمن به آنجا
حمله کرده و شهر در خطر است. بچه ها با بابای
شجاعشان خدا حافظی کردند.

شهید عباسی که از طراحان عملیات شکست
حصار آبادان بود، در روز ۲۱ اردیبهشت سال
۱۳۶۰ به شهادت رسید. مزار این فرمانده شجاع
در حرم امام رضا (ع) است.

ما در محله فرامرز عباسی زندگی می کنیم.
این محله برای زنده نگه داشتن یاد
این شهید نام گذاری شده است تا مردم
هیچ وقت قهرمان هایی را که برای امنیت
آن ها جنگیده اند فراموش نکنند. من
خوش حالم که با این انشا توانستم با
قهرمان محله مان بیشتر آشنا شوم.

خیلی خوب نوشتی آرمان جان! ما هم خیلی
چیزها از انشای تو یاد گرفتیم. بله درست است
ما نباید هیچ وقت کسانی را که به خاطر کشور و
مردم جنگیدند فراموش کنیم.

زمان مثل برق و باد می‌گذرد. فردا
امروز می‌شود و هفته‌ها در چشم برهم زدن
پشت هم می‌آیند و می‌روند. هر لحظه که سپری
می‌شود دیگر بر نمی‌گردد. باید از هر لحظه عمر و زندگی
استفاده درست کرد. این‌ها حرف‌های با ارزش پسری ۱۰ ساله
است که عقیده دارد بازی و تفریح سالم سر جای خودش، درس
و مطالعه و فکر هم سر جای خودش. چه حرف‌های مهم و
باارزشی! بله نباید بچه‌ها را دست کم گرفت. او از
الان درباره شغل مورد علاقه‌اش کتاب
می‌خواند و مطالعه می‌کند.



آتش نشان‌ها پهلوان‌اند



اسم این پسر مهرداد موسوی زاده است. او یکی از
دانش‌آموزان نمونه مدرسه سماء است.

مهرداد همیشه برای همه کارهایش وقت کافی
دارد می‌داند چرا؟ برای اینکه برنامه‌ریزی می‌کند
و وقتش را الکی تلف نمی‌کند. انجام تکالیف
درسی همیشه کار مهم و اول اوست.





مطالعه کتاب های غیردرسی مخصوصا
کتاب های مربوط به آتش نشانی یکی از
علاقه مندی های مهاد است.



فکر نکنید بچه ای که نمونه است فقط درس
می خواند. نه مهاد توی کارهای خانه ای که
از دستش بریاد و پدر و مادرش اجازه دهند
همیشه همکاری می کند.



خانواده دوستی یکی از اخلاق های خوب هرکسی
می تواند باشد. مهاد به همه و مخصوصا پدر بزرگش خیلی
احترام می گذارد. احسنت به او.



مهاد تصمیم گرفته است ورزش را جدی بگیرد و همیشه
سالم و قوی باشد. او می خواهد یک والیبالیست خوب
شود.



باتشکر از عکاس محترم
مامان مهاد





تصویر: محمد غفاریان